

"بسم الله الرحمن الرحيم"

"خلاصه کتاب دنیای سوفی"

نویسنده: یوستین گوردن

کتاب دنیاسوفی نوشته یوستین گوردن با ترجمه آرزو خلجی مقیم است. این کتاب یک رمان فلسفی است که تاریخ فلسفه را به زبان ساده توضیح می دهد. این کتاب را گوردن در سال ۱۹۹۱ برای دانشجویانش نوشت تا فهم مسائل فلسفی را برای آن ها تسهیل کند. ولی این کتاب مورد استقبال فراوان در سطح جهان قرار گرفت و به پنجاه و چهار زبان ترجمه شد.

داستان کتاب از چه قرار است؟ سوفی آموندسن دختر نوجوان چهارده ساله نروژی نامه های مرموزی دریافت می کند که در آن ها سوالات فلسفی اساسی مطرح می شود مثل "تو کیستی؟" و "دنیا از کجا آمده است؟" او از طریق این نامه ها با شخصی به نام آلبرتو فیلسوف آشنا می شود. آلبرتو سوفی را در یک دوره فشرده تاریخی فلسفه همراه می کند. این سفر از اساطیر یونانی و فیلسوفان پیشا سقراطی شروع می شود و تا فلسفه مدرن و معاصر ادامه می یابد.

سوفی در مسیر سفر فلسفی اش با دیدگاه ها و ایده های افراد بزرگی مثل سقراط، افلاطون، ارسطو، دکارت، اسپینوزا، لاک، بارکلی، هیوم، کانت، هگل، مارکس، داروین و فروید آشنا می شود. موضوع جالب داستان این جاست که سوفی و آلبرتو متوجه می شوند که خودشان شخصیت های یک رمان هستند که توسط سرگرد سازمان ملل به اسم آلبرت کناگ نوشته شده است. سرگرد این رمان را به عنوان هدیه تولد برای دخترش هیلد نوشته است. سوفی و آلبرتو سعی می کنند تا از کنترل سرگرد خارج شوند و سرنوشت خود را تغییر دهند. مفاهیم اصلی و کلیدی این کتاب شامل مواردی مثل پرسشگری، تاریخ، فلسفه، خودآگاهی، هویت و واقعیت است. در این کتاب به اهمیت پرسیدن سوال های اساسی در مورد زندگی و جهان تاکید می کند؛ همچنین در موضوع تاریخ فلسفه خواننده با سیر تحولات در اندیشه های فلسفی در طول تاریخ آشنا می شود.

در رمان دنیای سوفی، سوفی به تدریج به درک عمیق تری از خود و جایگاهش در جهان می‌رسد. کتاب همچنین به مفهوم هویت می‌پردازد و مرز بین واقعیت و تخیل در داستان به چالش کشیده می‌شود. این کتاب دارای داستانی ماجراجویانه و پر از رمز و راز است که خوانندگان را ترغیب می‌کند تا انتهای داستان کتاب را دنبال کنند و آن را بخوانند. و اما دیدگاه‌های فلسفی ذکر شده در کتاب را به طور خلاصه در ادامه بیان می‌کنیم.

۱- فلاسفه پیشا سقراطی: *تالس (اولین فیلسوف): تالس معتقد بود که اصل و ریشه همه چیز در جهان "آب" است. *آناکسیماندورس: او معتقد بود که اصل همه چیز "نامحدود" است. *آناکسیمانس: او معتقد بود که اصل همه چیز "هوا" است.

*هراکلیتوس (فیلسوف تغییر): او اعتقاد داشت هیچ چیز ثابت نیست و همه چیز در حال تغییر و تحول دائمی است.

*پارمیندس (فیلسوف ثبات): او برعکس هراکلیتوس اعتقاد داشت که تغییر یک توهم است و واقعیت ثابت و غیرقابل تغییر است.

*امپدوکلس: او بر این باور بود که جهان از چهار عنصر آب، خاک، هوا و آتش تشکیل شده است.

*آناکساگوراس: باور او بر این بود که جهان از تعداد بی‌شماری "بذر" تشکیل شده است که در همه چیز وجود دارند.

دمکریتوس: او معتقد بود که جهان از ذرات غیرقابل تغییر به نام "اتم" تشکیل شده است.

۲-سقراط: باور سقراط بر این بود که "تنها چیزی که می دانم این است که هیچ چیز نمی دانم." او با پرسیدن سوالات مداوم (روش سقراطی) سعی می کرد دیگران را به تفکر و خودآگاهی برساند. او معتقد بود که فضیلت دانش است. یعنی او جهل را ریشه همه بدی ها می دانست و باور داشت که اگر کسی بداند چیزی درست است، حتما آن را انجام می دهد.

۳-افلاطون

نظریه مثل: افلاطون معتقد بود که جهان مادی که ما می بینیم فقط سایه ای از یک جهان واقعی تر و کامل تر به نام جهان "مثل" است. در این جهان مفاهیم جاودان و کاملی مثل زیبایی، عدالت و خوبی وجود دارد.

روح جاودان: افلاطون به جاودان بودن روح باور داشت و می گفت پس از مرگ، روح به جهان مثل بازمی گردد.

۴-ارسطو

منطق: ارسطو را پدر منطق می نامند. او برای رسیدن به حقیقت سیستم های استدلالی را ایجاد کرد.

مشاهده و تجربه: ارسطو برخلاف افلاطون می گفت با بررسی دنیای مادی می توان به حقیقت رسید و برای کسب دانش بر مشاهده و تجربه تاکید می کرد.

علت غایی: او اعتقاد داشت که هر چیزی در جهان هدفی دارد.

۵- دکارت:

شک دکارتی: دکارت برای رسیدن به یک پایه محکم برای دانش با شک کردن در همه چیز شروع کرد. او به این نتیجه رسید که تنها چیزی که نمی توان در آن شک کرد این است که "من فکر می کنم، پس هستم." دوگانه انگاری: او اعتقادش بر این بود که انسان از دو جوهر متمایز ذهن (روح) و بدن تشکیل شده است.

۶- اسپینوزا:

وحدت وجود: او معتقد بود که خدا و طبیعت یکی هستند. او می گفت خداوند جوهر واحدی است که همه چیز در آن وجود دارد.

۷- لاک:

تجربه گرایی: لاک معتقد بود که ذهن انسان در بدو تولد مثل یک لوح سفید است و دانش او از طریق تجربه به دست می آید.

۸- بارکلی:

ایده آلیسم: بارکلی معتقد بود که "وجود داشتن یعنی ادراک شدن" یعنی تنها چیزهایی که وجود دارند ذهن ها و ادراکات آنها هستند.

۹- هیوم:

شکاکیت: او به شدت در مورد توانایی انسان در کسب دانش قطعی شک داشت. او اعتقادش بر این بود که تمام دانش ما بر مبنای عادت و تداعی معانی استوار است.

۱۰- کانت:

فلسفه استعلایی: کانت تلاش کرد تا بین تجربه گرایی و عقل گرایی آشتی برقرار کند. او اعتقاد داشت که ذهن انسان دارای ساختاری است که نحوه درک ما از جهان را شکل می دهد.

امر مطلق: کانت یک قانون اخلاقی را مطرح کرد به نام "امر مطلق" که می گوید: "آنگونه عمل کن که گویی قاعده عمل تو می تواند به یک قانون جهان شمول تبدیل شود."

۱۱- هگل:

دیالکتیک: هگل معتقد بود که تاریخ یک فرآیند دیالکتیکی است که در آن یک تز (ایده) یا یک آنتی تز (ایده مخالف) روبرو می شود و یک سنتز (ترکیب جدید) به وجود می آید. این سنتز به یک تز جدید تبدیل می شود و این فرآیند ادامه می یابد.

۱۲- مارکس:

ماتریالیسم تاریخی: او معتقد بود که تاریخ توسط نیروهای اقتصادی و مادی شکل می گیرد. او اعتقاد داشت که طبقه کارگر، طبقه سرمایه دار را سرنگون خواهد کرد و یک جامعه کمونیستی ایجاد خواهد شد.

۱۳- داروین:

تکامل: او نظریه تکامل را مطرح کرد که می گوید موجودات زنده در طول زمان به تدریج از طریق فرآیند انتخاب طبیعی تغییر می کنند.

۱۴- فروید:

ناخودآگاه: او معتقد بود که بخش اعظمی از ذهن انسان (ناخودآگاه) از افکار و امیال سرکوب شده تشکیل شده است که روی رفتار ما تاثیر می گذارند.
روانکاوی: فروید روش روانکاوی را برای درمان اختلالات روانی ایجاد کرد.